

هستی‌شناسی مفهوم آنارشی

در نظریات خردگرا و تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل

لیلا مروتی^۱ سید جلال دهقانی فیروزآبادی^۲

۱۳۹۶/۱۲/۲۰ ۱۳۹۶/۳/۲۰

چکیده

مفهوم آنارشی از جمله مفاهیم کلیدی در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، از این رو، تمامی نظریه‌های روابط بین‌الملل درصدد تبیین و ارائه معنا و تعریف منسجمی از آن هستند. اما همواره نظریات روابط بین‌الملل فاقد برداشت مشترکی از آنارشی هستند و در میان آن‌ها درخصوص آنارشی اجماعی وجود ندارد. این برداشت‌های مختلف به دلیل تفاوت در مبانی فرانظری و بالخصوص موضع هستی‌شناختی نظریات می‌باشد. در این مقاله سعی می‌شود جایگاه آنارشی در نظریات خردگرا و تأمل‌گرا مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین، این مقاله به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که آنارشی در نظریات خردگرا و تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل بر چه نوع هستی‌شناسی استوار است و چه ماهیتی دارد؟ پاسخ به این سؤال به عنوان فرضیه پژوهش اینگونه مطرح می‌شود که آنارشی در نظریه‌های خردگرا بر هستی‌شناسی مادی استوار است و ماهیتی نسبتاً ثابت و تغییرناپذیر دارد. و در نظریه‌های تأمل‌گرا بر هستی‌شناسی غیرمادی و اجتماعی استوار است و ماهیتی متغیر دارد. خردگرایان، به علت هستی‌شناسی اثبات‌گرا، آنارشی را ذاتی روابط بین‌الملل و واقعیتی ثابت و تغییرناپذیر می‌دانند. تأمل‌گرایان نیز به علت تأکید بر موضع هستی‌شناختی فرائیبات‌گرا، آنارشی را برساخته‌ای می‌دانند که ماهیتی متغیر و سیال دارد. در این مقاله، نظریه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم در قالب نظریات خردگرا و نیز پست‌مدرنیسم و سازه‌انگاری در دسته نظریات تأمل‌گرا قرار می‌گیرند. بنابراین، نگارندگان برآنند مفهوم آنارشی را در نظریه‌های مذکور مورد بررسی قرار دهند.

کلید واژگان: هستی‌شناسی، آنارشی، جریان خردگرا، جریان تأمل‌گرا، روابط بین‌الملل

۱۲۷

سیاست جهانی

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

نویسنده مسئول، ایمیل: morovati1990@gmail.com

۲. استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

در تحلیل و بررسی موضوعات نظام بین‌الملل، آناژشی از جمله مفاهیم اساسی می‌باشد که جایگاه مهمی در نظریات روابط بین‌الملل به خود اختصاص داده است. و کلیه نظریات روابط بین‌الملل در پی بررسی و ارائه مفهومی مشخص از آناژشی هستند. اما همواره برداشت‌های متفاوتی از آناژشی شکل گرفته است. برای مثال، در حالی که نو واقع‌گرایان معتقدند آناژشی صرفاً به معنای بی‌نظمی و هرج و مرج نمی‌باشد بلکه نوعی نظم است که در آن یک حکومت مرکزی دارای اقتدار برتر وجود ندارد. نئولیبرال‌ها هم آناژشی را فقدان یک نهاد اجرایی برتر می‌دانند، پیروان مکتب انگلیسی نیز آناژشی را به معنای نبود جامعه بین‌المللی تعبیر می‌کنند. سازه‌انگاران معتقدند آناژشی یک مفهوم بیناذهنی و برساخته‌ای از روابط بین دولت‌ها می‌باشد. همچنین در حالی که خردگرایان آناژشی را اصل اساسی و ثابت نظام بین‌الملل می‌دانند، در مقابل تأمل‌گرایان آناژشی را پدیده‌ای قابل تغییر و محصول شرایط خاص می‌دانند. بدین ترتیب، همانطور که گفته شد، در خصوص آناژشی یک تعبیر معنای مشخص و ثابت وجود ندارد. به عبارت دیگر، از آنجا که آناژشی مفهومی مشترک است اما معنای ثابتی در نظریات ندارد و این تفاوت معنایی بر گرفته از موضع هستی‌شناختی نظریات می‌باشد. در این مقاله سعی بر آن است مفهوم آناژشی، در دو دسته نظریات خردگرا و تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد. خردگرایان، به علت هستی‌شناسی اثبات‌گرا، آناژشی را ذاتی روابط بین‌الملل و واقعیتی ثابت و تغییرناپذیر می‌دانند. تأمل‌گرایان نیز به علت تأکید بر موضع هستی‌شناختی فرااثبات‌گرا، آناژشی را برساخته‌ای می‌دانند که ماهیتی اجتماعی و متغیر دارد. نظریه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم به واسطه هستی‌شناسی مادی در دسته خردگرایان قرار می‌گیرند و نظریات پست‌مدرنیسم و سازه‌نگاری نیز به علت معنای محور بودن و اینکه به ساخت اجتماعی واقعیت باور دارند در گروه نظریات تأمل‌گرا جای می‌گیرند. از این رو، بررسی مفهوم آناژشی در نظریات نئورئالیسم، نئولیبرالیسم، پست‌مدرنیسم و سازه‌نگاری هدف نگارش این مقاله می‌باشد.

۱. معنا و مفهوم هستی‌شناسی

هستی‌شناسی به مفروضه‌های اساسی در مورد سرشت سیاست بین‌الملل به عنوان عرصه‌ای خاص از عمل سیاسی اشاره دارد. هستی‌شناسی در اساس با دو پرسش اصلی سروکار دارد؛ وجود چیست و چه اموری در عالم وجود دارند؟ از دیدگاه هستی‌شناسی، وجود آن گونه که هست مورد مطالعه قرار می‌گیرد. یعنی هدف هستی‌شناسی، شناخت «هستی ناب» و «مطلق وجود» است؛ علم به وجود از حیث اینکه وجود است یعنی علم به وجود به طور مطلق، یا شناخت مطلق وجود و حقیقت هستی. هستی‌شناسی ضمن توجه به چرایی و چه چیزی معرفت، به بحث وجود و هستی واقعیت توجه دارد، قلمرو وجود را مورد سؤال و پژوهش خود قرار داده و به اساسی‌ترین اندیشه‌ها در حیطه جوهر و ذات پدیده‌ها می‌پردازد (امام جمعه زاده و زمانیان، ۱۳۹۱: ۷۹). یکی از ابعاد فرانظری در روابط بین‌الملل بُعد هستی‌شناسی^۱ آن است که به مفروضه‌های بنیادین در مورد جوهره سیاست بین‌الملل به عنوان عرصه‌ای خاص از عمل سیاسی اشاره دارد. این مفروضه‌ها یا پیش فرض‌ها به باورهای پایه در مورد سرشت قوام بخش واقعیت اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شوند، یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت غایی یا جوهره چیزها. دسلر هستی‌شناسی را تعیین مرجع انضمامی^۲ یک گفتمان تبیینی می‌داند، یعنی ساختارهای جهان واقعی (اشیاء و واحدها) و فرآیندهایی که یک نظریه مطرح می‌کند و در تبیین و تفسیر خود به آن‌ها می‌پردازد. اُونف می‌گوید بحث‌های هستی‌شناسی اشاره دارد به جهان چنان که گویی ما موجودیت آن و نه خصوصیات آن را مسلم و قطعی فرض می‌کنیم (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۷-۸). هستی‌شناسی اخبار به وجود شیء است و به اساسی‌ترین اندیشه‌ها در حیطه جوهر و ذات اشیا می‌پردازد. هستی‌شناسی به دو قسم مادی‌گرا و معناگرا تقسیم می‌شود و در حالی که روش شناخت ماده‌گرایی مشاهده طبیعی است، معناگرایی بر نقش قواعد و هنجارها توجه دارد (امام جمعه زاده و زمانیان، ۱۳۹۱: ۷۷).

بنابراین، هستی‌شناسی ماهیت و واقعیت موضوع مطالعه روابط بین‌الملل را بررسی و واکاوی می‌کند. در حوزه هستی‌شناسی چهار موضوع واقعیت و ماهیت روابط بین‌الملل

1 Ontological
2 Concrete

و پدیده‌های بین‌المللی، کنشگران بین‌المللی، علیت و روابط علی و مسئله ساختار و کارگزار در نظریه‌های روابط بین‌الملل تحلیل و تبیین می‌شود؛ به طوری که پیش فرض‌ها و مفروضه‌های نظریه موجود و مطلوب روابط بین‌الملل را در مورد این مسائل چهارگانه واکاوی و توضیح داده می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۰).

۲. جریان خردگرایی روابط بین‌الملل

نظریه‌های خردگرا و اثبات‌گرا بر نظریه انتخاب عقلانی استوار هستند که متضمن این مفروضه‌هاست:

اول، کنشگران سیاسی، اعم از افراد و دولت‌ها، موجوداتی ذره‌ای و عاقل هستند که در پی تأمین منافع خود هستند. دوم، هویت و منافع این کنشگران به صورت پیشا اجتماعی و خودبه‌خودی شکل می‌گیرد، به گونه‌ای که جامعه و تعامل اجتماعی نقشی در تکوین هویت و تعریف منافع کنشگران ندارد. سوم، نظام بین‌الملل، قلمروی راهبردی است که صرفاً کشورها در آن به تعامل می‌پردازند تا منافع از پیش تعیین شده خود را به صورت حداکثری تأمین کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۰۳-۲۰۴). خردگرایی دیدگاهی است درباره اینکه چگونه می‌توان دانش را به گونه‌ای ایجاد کرد که مبتنی بر چهار فرض زیر باشد:

نخست، اعتقاد به وحدت دانش، یعنی روش‌های تحقیقی واحدی در هر دو عرصه جهان علوم تجربی و غیر تجربی (انسانی) وجود دارد. دوم، بین حقایق و ارزش‌ها تفاوت وجود دارد، زیرا در عرصه نظریه‌ها، خنثی و بی‌طرف هستند. سوم، جهان اجتماعی مانند جهان طبیعی دارای قواعدی است و می‌توان همانند دانشمندی که در پی کشف قواعد طبیعت است، قواعد جهان اجتماعی را نیز کشف کرد. سرانجام اینکه، برای تعیین صحت گفته‌ها باید به این حقایق بی‌طرف استناد کرد. این رویکرد به معرفت‌شناسی تجربه‌گرا معروف شده است (اسمیت، ۱۳۹۳: ۵۱۰-۵۱۱).

بدین ترتیب، این نظریات که از آن‌ها تحت عنوان نظریات تبیینی^۱ نام برده می‌شود، در برابر نظریات تأمل‌گرایانه یا تکوینی^۲ قرار می‌گیرند. این دو شاخه از نظریات دارای تفاوت‌هایی با هم هستند. تفاوت بین نظریات تبیینی (عقلگرایان) و نظریات تکوینی

1 Explanatory

2 Constitutive

(تامل گرایان) از آنجا ناشی می‌شود که نظریه تبیینی، جهان را چیری خارج از نظریه‌ها در نظر می‌گیرند ولی نظریه تکوینی معتقد است نظریات به ساخت جهان کمک می‌کنند. در عرصه روابط بین‌الملل، نظریه‌های ساختارگرا بیینی هستند که معتقدند وظیفه نظریه بیان چگونگی جهان است که نسبت به نظریه ما حالت خارجی دارد. هدف این نظریه‌ها کشف قواعد رفتاری انسان‌ها و به این ترتیب تشریح و تبیین جهان اجتماعی است. این نظریات عمدتاً پوزیتیویستی هستند. (رضایی، ۱۳۸۸: ۲۹۷). از این رو، نظریه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم خردگرا می‌باشند که در ادامه به بررسی هریک از این نظریات پرداخته می‌شود:

۲-۱. نظریه نئورئالیسم در روابط بین‌الملل

نئورئالیسم با ترسیم تصویری کلی از سیستم بین‌المللی که بر اساس آن سطح ساختار و سطح واحدهای آن همزمان مجزا از هم و مرتبط با هم هستند، استقلال سیاست بین‌الملل را ثابت می‌کند و بر این اساس، نظریه‌پردازی درباره آن را امکان پذیر می‌سازد. بنابراین، نئورئالیسم مفهوم ساختار نظام را گسترش می‌دهد، به این معنی که، هم حوزه موضوع مطالعه محققان سیاست بین‌الملل را مرزبندی می‌کند و هم آنان را قادر به درک چگونگی تأثیرگذاری ساختار نظام و انواع آن بر واحدهای در حال تعامل و نتایج حاصل از تعامل آن‌ها می‌سازد (Waltz, 1990: 27). مهم‌ترین مفروضه‌های نئورئالیسم شامل موارد زیر می‌باشد:

- دولت‌ها و دیگر بازیگران در محیط آنارشیک با یکدیگر تعامل دارند. این بدان معنی است که هیچ نوع اقتدار مرکزی برای لازم‌الاجرا کردن قواعد و هنجارها یا حمایت از منافع جامع جهانی بزرگ‌تر وجود ندارد.
- ساختار این نظام مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار بازیگران است.
- دولت‌ها به دنبال منفعت خود هستند و نظام آنارشیک و رقابت‌آمیز، آن‌ها را وادار به رفتاری می‌کند که بیشتر مبتنی بر نفع شخصی است تا همکاری.
- دولت‌ها بازیگران خردگرا هستند و استراتژی‌هایی را انتخاب می‌کنند که منافع آن‌ها را افزایش و ضرر را کاهش دهد.
- انگیزه بقا در آنارشی محرک رفتار دولت‌ها است.

• دولت‌ها، دیگر دولت‌ها را دشمنان بالقوه و تهدیدی برای منافع ملی خود می‌دانند. این عدم اعتماد و ترس، تنگنای (دوراهی) امنیتی را ایجاد می‌کند (لمی، ۱۳۸۳: ۴۲۱).

۱-۲-۲. هستی‌شناسی نئورئالیسم

از دیدگاه نواقح‌گرایان، شکل‌گیری منافع دولت‌ها اصلاً مورد توجه نواقح‌گرایان نیست. و اینکه انگیزه بقا در آنارشی دولت‌ها را به جستجوی قدرت وادار می‌کند، و نیز در طول زمان پاداش‌ها و محدودیت‌های نظام دولت‌ها را به شکل‌های خاصی از رفتار عادت می‌دهد، هیچ نظریه‌ای در مورد شکل‌گیری منافع ندارند و تصور هم نمی‌کنند که باید چنین نظریه‌ای داشته باشند. علاوه بر این، روابط بین‌الملل چنان کاملاً راهبردی تلقی می‌شود که نواقح‌گرایان موجودیت جامعه‌ای مرکب از دولت‌ها را انکار می‌کنند و در عوض از نظام بین‌الملل سخن می‌گویند و نه جامعه بین‌الملل (رویس اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۷۹). نواقح‌گرایی نظریه‌ای خردگرا است. که براساس مفروضه‌های نظری گزینش عقلانی در نظریه خرد اقتصادی ساخته شده‌اند. سه مورد از این مفروضه‌ها مهم‌ترند. نخست اینکه فرض می‌شود که کنشگران سیاسی چه افراد و چه دولت‌ها، ذره‌ای، به دنبال منافع خود و عقلانی هستند. کنشگران به عنوان کنشگرانی پیشا اجتماعی تلقی می‌شوند، یعنی هویت‌ها و منافعشان خودبخود شکل می‌گیرد. همچنین کنشگران به دنبال منافع خود هستند یعنی می‌توانند کارترین و مؤثرترین راه را برای تحقق منافع خود در چارچوب محدودیت‌های محیطی‌ای که با آن روبرو می‌شوند بیابند. ثانیاً به تبع نکات فوق، فرض می‌شود که منافع کنشگران نسبت به تعامل اجتماعی آن‌ها جنبه برون‌زا^۱ دارد. تصور می‌شود افراد و دولت‌ها با منفعی که از قبل شکل گرفته وارد روابط اجتماعی می‌شوند. تعامل اجتماعی عامل مهم تعیین‌کننده منافع آن‌ها تلقی نمی‌شود. ثالثاً براساس آنچه گفته شد، جامعه قلمرویی راهبردی تلقی می‌گردد، قلمرویی که افراد یا دولت‌ها در آن جمع می‌شوند تا منافع خود را که از قبل تعریف شده دنبال کنند. بنابراین کنشگران ذاتاً اجتماعی و محصول محیط اجتماعی خود نیستند، بلکه صرفاً موجوداتی عقلانی ذره‌ای هستند که برای به حداکثر رساندن منافع خود به روابط اجتماعی شکل می‌دهند (رویس اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۷۸-۲۷۹).

1 Exogenous

۲-۲-۲. مفهوم آنارشی در نئورنالیسم

نواقع‌گرایان معتقدند که نظام بین‌الملل بی‌نظم و آنارشیک است. این بی‌نظمی البته به معنای هرج و مرج و عدم نظم و نسق و رفتار الگومند نیست. همچنین به معنای جنگ تمام‌عیار و مناقشه‌عریان و مستمر نیست، بلکه منظور از بی‌نظمی از این دیدگاه، نوعی اصل نظام‌بخش و تنظیم‌کننده است که توضیح می‌دهد نظام بین‌الملل از واحدهای سیاسی مستقلی تشکیل شده است که فاقد یک اقتدار مرکزی حاکم بر آن‌ها می‌باشد. به عبارت دیگر، حاکمیت، ذاتی کشورهاست، چون مرجع بالاتری وجود ندارد. در نظام بین‌الملل «حکومتی بر حکومت‌ها» نیست. بنابراین، بی‌نظمی یا آنارشی به معنای فقدان حکومت مرکزی در نظام بین‌الملل است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۹۸).

والتر آنارشی را با فقدان حکومت مرتبط می‌داند؛ چیزی که با ابزاری که قبلاً برای ساماندهی اینکه زور و اجبار چگونه و چه زمانی می‌تواند به کار گرفته شود، اقدام به عمل می‌نماید. آن (حکومت) بر استفاده مشروع از زور دلالت می‌کند. تفاوت بین سیاست ملی و سیاست بین‌المللی مبتنی بر استفاده از زور نیست بلکه بر شکل‌های متفاوت از سازماندهی برای انجام اقداماتی مرتبط با آن مبتنی می‌باشد. حکومت بر مبنای برخی استانداردهای مشروعیت بخش تصمیم می‌گیرد و برای خودش این حق استفاده از زور را قائل می‌شود. همانطور که بیشتر از هر چیزی مشهود است حکومت هیچ‌گونه حق انحصاری در استفاده از زور ندارد. با این حال یک حکومت مؤثر حق انحصاری در استفاده مشروع از قدرت را دارد. مشروع در اینجا یعنی همه عوامل طوری سازمان‌یافته‌اند تا از استفاده شخصی و خصوصی از زور جلوگیری کنند.

برای دیگران، حکومت نشانگر چیزهای متفاوتی است. آن (حکومت) ارتباط کمتری با زور دارد تا با وجود نهادها و قوانین. فقدان حکومت به معنی نبود قوانین و قوه مقننه برای نوشتن آن‌ها و دستگاه قضایی برای اعمال آن‌ها و یک دستگاه اجرایی برای مدیریت آن‌ها می‌باشد (Milner, 1991: 71). والتر ادعا می‌کند که به خاطر اینکه سیستم‌های بین‌المللی آنارشیک هستند، آن‌ها فاقد تفاوت و تمایز کارکردی هستند. در واقع بازیگران دولتی و غیردولتی نقش‌ها، حقوق و تعهدات مختلف در سیستم‌های دولتی دارند. والتر خودش یک فصل از کتاب تئوری سیاست بین‌الملل را به مدیریت

امور بین‌المللی اختصاص می‌دهد که به مسئولیت‌های ویژه دولت‌های بزرگ می‌پردازد و بحث می‌کند که هم ایالات متحده و هم اتحاد شوروی می‌توانند به صورت دولت‌های عادی رفتار کنند به این خاطر که آن چیزی نیست که آن‌ها هستند. و همچنین آیا درست است که در یک سیستم بدون حکومت مرکزی، قوانین و نهادهای مؤثری برای هدایت و محدود کردن بازیگران وجود ندارد. فقط همانطور که بازیگران به واسطه قدرت و تفاوت‌هایشان به صور مختلف در جایگاهی قرار می‌گیرند که کمک می‌کند به توضیح هم رفتارشان و هم سرنوشتشان، همانطور آن‌ها به صور مختلف توسط اقتدارشان، وضعیتشان و نقششان، همین طور توسط قوانینی که بر آن‌ها حاکم است، و همین طور توسط نهادها و اعمالی که آن‌ها در آن مشارکت می‌جویند، قرار می‌گیرند و ترکیب می‌یابند. ساختار والتزی از آنارشی ما را بدون هیچ گونه ساختار مفهومی یا لغوی و می‌گذارد برای اینکه حتی معرفی کند راه‌هایی را که هر سیستم بین‌المللی در واقع ساخت می‌یابد چه رسد به کشف روش‌هایی در باب مدیریت‌های گوناگون بخش‌هایی از انواع مختلف سیستم‌های بین‌المللی که پیامدها و عواقب گوناگونی برای شخصیت جوامع بین‌المللی و رفتار اعضای خود دارد (Donnelly, 2015: 415).

نئورئالیست‌ها عقیده دارند رفتار قدرت‌های بزرگ بیشتر تحت تأثیر محیط بیرونی‌شان قرار دارد و نه ویژگی‌ها و مختصات نظام داخلی دولت‌ها. ساختار نظام بین‌الملل که همه دولت‌ها باید با آن در پیوند باشند، در اساس شکل سیاست خارجی آنان را تعیین می‌نماید. نئورئالیست‌ها مایل نیستند تمایز دقیقی میان دولت‌های خوب و بد قائل شوند، زیرا همه قدرت‌های بزرگ فارغ از چگونگی فرهنگ، نظام سیاسی یا اینکه چه کسی حکومت را در دست دارد، بر اساس منطق یکسانی رفتار می‌کنند. بنابراین، بسیار دشوار است که تفاوتی میان آن‌ها قائل شویم، مگر در مورد میزان قدرت نسبی آن‌ها. بر این اساس، قدرت‌های بزرگ ذاتاً مانند توپ‌های بیلیارد هستند که فقط اندازه‌هایشان با هم تفاوت دارند (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۲۰).

بنابراین، اصل سازمان دهنده نظام در محاسبات والتز به عنوان یک نشانه کلیدی است. به اعتقاد وی، در سیستم بین‌الملل، آنارشی اصل سازمان دهنده می‌باشد؛ آنارشی در نظام بین‌الملل به معنای بی‌نظمی در بخش‌های دولتی نمی‌باشد، بلکه، آنارشی در سیستم

بین‌الملل به عنوان یک اصل اساسی و سازمان دهنده در انجام هر نوع فعالیتی محسوب می‌گردد. در شرایط آنارشیک بین‌المللی، خودیاری یکی از روش‌های مؤثر و مفید در سیستم تلقی می‌شود (Cusworth and Hobden, 2010: 401). همچنین، واحدهای یک نظام آنارشیک از لحاظ کارکردی تفاوتی با هم ندارند. تنها شیوه تمایز بین آن‌ها میزان برخورداری از توانمندی‌هایی است که جهت اجرای کارهای‌شان به آن نیازمندند. این مشابه دکتربینی است که محققین سیاست بین‌الملل مدت‌هاست متوجه آن شده‌اند. قدرت‌های بزرگ در هر دوره‌ای به راحتی توسط نظریه‌پردازان و سیاست‌مداران قابل شناسایی هستند.

محققین در حوزه سیاست‌های داخلی تمایز میان نظام‌های متفاوت را بر اساس تقسیم‌بندی آن‌ها به نظام‌های ریاستی و پارلمانی انجام می‌دهند. نظام‌های حکومتی از لحاظ شکلی متفاوت هستند، اما محققان سیاست بین‌الملل نظام‌های سیاسی بین‌المللی متفاوت را تنها بر مبنای تعداد قدرت‌های بزرگ از هم تشخیص می‌دهند. ساختار یک سیستم با تغییر در توزیع توانمندی‌ها در بین واحدهای آن سیستم تغییر می‌کند و تغییر در ساختار نیز به نوبه خود باعث تغییر در نوع انتظارات ناشی از رفتار دولت‌های سیستم و نتایج حاصله از تعاملات آن‌ها می‌شود (والتز، ۱۳۹۲: ۱۵۷). بدین ترتیب، دیدگاه والتز در مورد نظام سیاسی بین‌المللی بر این فرض استوار است که بین نظام آنارشیک و سلسله مراتبی یک تمایز قطعی وجود دارد. او استدلال می‌کند که نظام‌های سلسله مراتبی به وسیله تعامل بین واحدهایی که از نظر عملکرد متمایز شده‌اند، هم بازتولید می‌کند و هم باز تولید می‌شود، در حالی که نظام آنارشیک به وسیله تعامل میان واحدهایی مشابه و یا از نظر عملکرد مستقل بازتولید می‌شود و باز تولید می‌کند (Busan and Little, 1994: 414).

۲-۳. نظریه نئولیبرالیسم در روابط بین‌الملل

نئولیبرالیسم یا نهادگرایی نئولیبرال نیز مانند نواقع‌گرایی، نظریه‌ای از نوع تصویر سوم یا نگاه از برون به درون است. اگرچه این نظریه، تلفیقی نظری بین دو مشرب فکری لیبرال و واقع‌گراست، اما قرابت و نزدیکی بیشتری با نئورئالیسم دارد. نئولیبرالیسم یک تلاش نظری بود برای سازش لیبرالیسم و رئالیسم. هادگریان نئولیبرال نیز همانند نئورئالیست‌ها

به نقش کشورها و قدرت آن‌ها در نظام بین‌الملل اذعان دارند. همچنین کشورها را بازیگران عاقل می‌دانند که درصدد به حداکثر رساندن منافع خود هستند. و مهم‌تر اینکه آنان نیز نظام بین‌الملل را آنارشیک و فاقد یک مرجع و اقتدار مرکزی می‌دانند. اما برخلاف نئورئالیسم، نهادگرایی نئولیبرال به نقش سازنده نهادهای بین‌المللی در سیاست بین‌الملل مستقل از توزیع قدرت بین کشورها اعتقاد دارند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

به طور کلی، مفروضه‌های اصلی نهادگرایان نئولیبرال چنین است:

دولت‌ها بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل هستند، اما بازیگران به آن‌ها منحصر نمی‌شود.

دولت‌ها بازیگران خردگرا یا ابزارگرا هستند که همواره به دنبال افزایش منافع خود در تمامی حوزه‌ها هستند.

دولت‌ها در این محیط رقابت‌آمیز به دنبال افزایش منافع مطلق از طریق همکاری هستند و رفتار عقلانی دولت‌ها را و می‌دارد تا رفتار همکاری‌جویانه را ارزشمند بدانند.

دولت‌ها نگران سود یا منفعتی که به وسیله دیگر دولت‌ها در ترتیبات هرج و مرج آمیز به دست می‌آید، نیستند.

بزرگ‌ترین مشکل دستیابی به همکاری موفقیت‌آمیز پایمند نبودن و امکان تقلب کردن دولت‌هاست.

همکاری فارغ از مشکلات نیست اما دولت‌ها وفاداری و منابع را به نهادها منتقل خواهند ساخت. البته در صورتی که نهادها به طور متقابل سودمند باشند برای دولت‌ها فرصت‌هایی روزافزون جهت مصون ساختن منافع بین‌المللی آن‌ها فراهم آورند (لمی، ۱۳۸۳: ۴۲۷-۴۲۸).

۱-۳-۲. هستی‌شناسی نئولیبرالیسم

به باور نولیبرال‌ها دولت‌ها واحدهایی خودمحمور و عقلانی هستند. کنشگرانی که بیش از هر چیز به منافع خود که به شکلی محدود تعریف شده توجه دارند و آن منافع را به مؤثرترین شکل ممکن دنبال می‌کنند. نولیبرال‌ها مانند نواقع‌گرایان منافع دولت‌ها را نسبت به تعامل میان دولت‌ها برون‌زا تلقی می‌کنند و نیازی به نظریه‌ای در مورد

• ۱۳۶



سیاست جهانی

شکل‌گیری منافع احساس نمی‌کنند. در واقع، تبیین سرچشمه‌های منافع دولت‌ها صراحتاً از قلمرو نظریه نولیبرال حذف شده است. سرانجام نولیبرال‌ها از تصور نظام محور خشک نواقح‌گرایی فراتر می‌روند و موجودیت جامعه‌ای بین‌المللی را به رسمیت می‌شناسند، اما برداشت آن‌ها از آن جامعه همچنان راهبردی است. بی‌تردید دولت‌ها در بساختن و حفظ نهادهای کارکردی بر اساس همکاری گرد هم می‌آیند، اما تعاملات میان آن‌ها به هویت‌ها و منافعشان شکل نمی‌دهد یا قوام نمی‌بخشد (رویس اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۷۹-۲۸۰). نولیبرال‌ها نوعاً در این مورد با واقع‌گرایان هم‌نظرند که دولت‌ها به شیوه‌ای عقلایی پیگیر منافع خودشان هستند. ولی چون اعتقاد دارند که دولت‌ها از منافع خودشان برداشتی با حاصل جمع صفر ندارند راهشان از واقع‌گرایان جدا می‌شود. به باور نولیبرال‌ها دولت‌ها بر حسب دستاوردهای مطلق گزینه‌هایشان را ارزیابی می‌کنند (چرنوف، ۱۳۹۳: ۱۲۸). به عبارت دیگر، برخلاف برداشت نواقح‌گرایان، نولیبرال‌ها بر این باورند که دولت‌ها دغدغه دستاوردهای نسبی را ندارند. دولت‌ها معمولاً نیات سایر دولت‌ها و همچنین توانمندی‌های نسبی آن‌ها را ارزیابی می‌کنند و هنگامی که روابط متعددی با تعداد زیادی از دولت‌ها دارند، محاسبه مستمر دستاوردهای نسبی در واقع غیرعملی است. به این ترتیب، در برداشت نولیبرال‌ها برخلاف نواقح‌گرایان دولت‌ها موقعیت‌گرایی تدافعی نیستند، بلکه مفیدیت را به حداکثر می‌رسانند و کنشگرانی هستند که تا وقتی همکاری متضمن دستاوردهای مطلق در منافع آن‌ها باشد، به آن ادامه می‌دهند (رویس اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۷۸).

از این رو باید گفت، مباحث نولیبرال‌ها نیز همانند نواقح‌گرایان بر تعهد مشترک نسبت به «خردگرایی» استوار است. مانند همه نظریه‌های اجتماعی، انتخاب خردمندانه، که هویت‌ها و منافع کارگزاران را به طور برون‌زا بدیهی تلقی می‌کند و بر این نکته متمرکز می‌شود که چگونه رفتار کارگزاران نتایج را به وجود می‌آورد. خردگرایی یک ادراک اساساً رفتاری از فرآیندها و نهادها به دست می‌دهد: آن‌ها رفتارها را تغییر می‌دهند نه هویت‌ها و منافع را. نواقح‌گرایان و نولیبرال‌ها به علاوه بر این شیوه قالب‌بندی مسائل پژوهشی، در مورد فرض‌های عموماً مشابهی درباره کارگزاران با همدیگر سهیم‌اند: دولت‌ها را کنشگران مسلط در نظام می‌دانند و امنیت را بر اساس

«منافع شخصی» تعریف می‌کنند. احتمال دارد نواقح‌گرایان و نولیبرال‌ها درباره میزان اثر منفعت‌های نسبی در قیاس با منفعت‌های مطلق در برانگیختن دولت‌ها با یکدیگر توافق نداشته باشند اما هر دو گروه، دولت نفع‌طلب را نقطه آغاز برای نظریه‌پردازی قرار می‌دهند (ونت، ۱۳۸۷: ۲۸).

۲-۳-۲. آنارشی در نولیبرالیسم

نولیبرالیسم، مانند نواقح‌گرایی قائل به ماهیت آنارشیستیک نظام بین‌الملل است. آنارشی بین‌المللی پایه و اساس روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد و به ترجیحات و کنش‌های کشورها شکل می‌دهد. از این رو، هرگونه درک و تبیین روابط بین‌الملل مستلزم شناخت این واقعیت و ویژگی مسلم نظام بین‌الملل است. آنارشی به معنای فقدان حکومت مرکزی در نظام بین‌الملل است که قادر به وضع و ضمانت اجرای قوانین و رعایت تعهدات کشورهای سودجو و خودپرست باشد. این تعریف از آنارشی متضمن آن است که نولیبرالیسم، برخلاف نواقح‌گرایی، عنصر زور را به عنوان مؤلفه کانونی حکمرانی و حکومت تلقی نمی‌کند. بلکه بر عنصر نهادمندی و اقتدار به عنوان کانون حکومت و حکمرانی تأکید می‌کند. از این رو، مهم‌ترین پیامد آنارشی بی‌اعتمادی کشورها به یکدیگر و ترس از فریب خوردن و فریبکاری کشورهای دیگر است، عاملی که مانع اصلی بر سر راه همکاری بین‌المللی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۰۰).

پیروان مکتب لیبرال از آرمان‌گرایان بین دو جنگ تا نهادگرایان نولیبرال همگی نسبت به منطقی آنارشی خوشبین بوده، و در هر صورت بر همکاری بین‌المللی تأکید دارند. همانطور که ونت می‌گوید، استدلال اغلب آن‌ها این است که نهادهای بین‌المللی، وابستگی متقابل و دولت‌های دموکراتیک می‌توانند منجر به همکاری و صلح در آنارشی شوند (Wendt, 2003: 492).

کوهن و اکسلرود در مورد معنای آنارشی می‌گویند: «آنارشی به معنای فقدان حکومت مشترک در سطح جهانی است و نه فقدان جامعه بین‌الملل (البته نا منسجم)». به نظر آن‌ها بسیاری از روابط در سطح بین‌المللی همواره وجود داشته و دارد. وقتی می‌گوییم سیاست جهانی آنارشیستیک است به معنای این نیست که در آن هیچ سازمانی وجود ندارد. کشورها در برخی موضوعات با یکدیگر روابطی دارند و این روابط ممکن است از

مجرای سازمان‌های بین‌المللی صورت بگیرد (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۰). رابرت کوهن آنارشی را به معنای «فقدان حکومت مشترک در سیاست جهانی» می‌داند. به اعتقاد کوهن اگر می‌گوییم سیاست جهانی آنارشیک است نشان دهنده این نیست که کاملاً فاقد سازمان است. بلکه ممکن است ارتباطات میان بازیگران در برخی حوزه‌ها به دقت سازمان‌یافته باشد (Axelrod and Keohane, 1985: 226).

۳. جریان تأمل‌گرایی روابط بین‌الملل

نظریات تأمل‌گرایان در مقابل نظریات خردگرا طرح شدند. این نظریات به نظریات تکوینی در برابر نظریات تبیینی (خردگرا) مشهورند که بر این اساس، نظریه‌ها چگونه اندیشیدن ما درباره جهان را تعیین می‌کنند. تئوری‌های تأمل‌گرایانه به نظریات ضدمبناگرا در مقابل نظریات شالوده‌گرا مشهورند. به این معنا که معتقدند که ادعاهای درباره حقیقت را نمی‌توان مورد قضاوت درست یا نادرست بودن (آنچنان که نظریات مبناگرا معتقدند) قرار داد، زیرا مرجع بیطرفی برای این مسأله موجود نمی‌باشد. رویکردهای تأمل‌گرایانه عمدتاً غیراثبات‌گرایانه هستند (اسمیت، ۱۳۹۳: ۵۱۲).

از نظر هستی‌شناختی، این نظریات تصویر کنشگران اجتماعی به عنوان واحدهای خودمحور و ذره‌ای شده‌ای را که منافعشان پیش از تعامل اجتماعی شکل می‌گیرد و صرفاً به دلایل راهبردی وارد روابط اجتماعی می‌شوند، مورد انتقاد قرار دادند. استدلال آن‌ها در مقابل این بود که کنشگران ذاتاً اجتماعی هستند؛ هویت‌ها و منافع آن‌ها به شکل اجتماعی ساخته می‌شود و محصول ساختارهای بینذهنی است. آن‌ها از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناختی، اثبات‌گرایی علوم اجتماعی را مورد تردید قرار دادند و شیوه‌های تفسیری فهم را مطرح کردند که متناسب با سرشت کمیت‌ناپذیر بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و ذهنی بودن ذاتی همه مشاهدات است و در سطح هنجاری، مفهوم نظریه‌پردازی رها از ارزش را محکوم کردند و این استدلال را مطرح نمودند که کل شناخت به منافع گره خورده است و نظریه‌ها باید صراحتاً متعهد به این باشند که ساختارهای سلطه و ستم را نشان دهند و از هم بپاشند. نظریه‌پردازان انتقادی موج اول تصویر خردگرایی از انسان‌ها به عنوان واحدهای خودمحور ذره‌ای و تصویر جامعه به عنوان قلمرویی راهبردی را نفی می‌کردند. و تصویر بدیلی از انسان‌ها ارائه می‌کردند،

انسان‌هایی که در بستر اجتماعی قرار دارند، ارتباطات به آن‌ها قوام می‌بخشد و از نظر فرهنگی قدرت دارند (رویس اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۸۰-۲۸۲). بدین ترتیب، در این مقاله نظریه‌های پست‌مدرنیسم و سازه‌انگاری به این دلیل که به ساخت اجتماعی واقعیت اعتقاد دارند و معناگرا هستند در قالب نظریات بازاندیش‌گرا جای گرفته‌اند که در ادامه به آن‌ها پرداخته شده است:

۱-۳. پست‌مدرنیسم

تعریف دقیقی از پست‌مدرنیسم ممکن نیست، زیرا درباره مدرنیسم، پست‌مدرنیسم و رابطه آن دو با هم اتفاق نظری در میان اندیشمندان وجود ندارد. «وین هادسون» برای پست‌مدرنیسم چهار مفهوم آورده است. برای نمونه از دیدگاه او پست‌مدرنیسم را می‌توان واپسین دوره مدرنیسم، تعمیق مدرنیسم، رویگردانی از مدرنیسم، گذر از مدرنیسم، بحران مدرنیسم و نقد مدرنیسم خواند. پست‌مدرنیسم را می‌توان واکنشی در برابر فلسفه مدرنیسم و روشنگری دانست. ولی اندیشمندان مدرنیسم چون دکارت، کانت و هگل بر عقل‌گرایی بی‌چون وچرا، استعلاء، حقایق تام، قوانین فراگیر و کلی، یکپارچگی شخصیت و پیشرفت خطی^۱ انگشت می‌نهادند. ولی پست‌مدرنیست‌ها با اثر پذیرفتن از اشخاصی مانند نیچه، هایدگر و ویتگنشتاین با رد این باورها بر نسبی‌گرایی، کثرت‌گرایی، بی‌اعتباری فراروایت‌ها یا نظریه‌های عام و فراگیر، نداشتن قطعیت^۲ تفاوت و گسستگی و پراکندگی و نبودن معنای نهایی تأکید می‌کنند. البته نباید چنین پنداشت که میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم گونه‌ای پرده آهنین وجود دارد. پست‌مدرنیسم را می‌توان به‌گونه‌ای کوتاه چنین تعریف کرد: مدرنیسم همراه با آگاهی از نارسایی‌های آن (بزرگی، ۱۳۸۲: ۱۴۵).

پست‌مدرنیسم یک رهیافت نظری فرائیبات‌گرا و تأمل‌گراست. پست‌مدرنیسم یا پسا ساختارگرایی یک مکتب فکری و یک فرانظریه به شمار می‌آید که هدف و کارکرد اولیه آن نقد و واسازی مبانی فرانظری و فلسفی نظریه‌های اثبات‌گرا و خردگرا در روابط بین‌الملل است. چون پست‌مدرنیسم اساساً هرگونه فراروایت^۳ به معنای نظریه‌های عام

1 Linear

2 Indeterminacy

3 Meta Narrative

جهانشمول که داعیه تبیین کامل و منطبق بر واقعیت روابط بین‌الملل دارد را نفی می‌کند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۰۹). موضوع محوری پست‌مدرنیسم، عدم وجود واقعیت منحصر به فرد و عینی است. به گونه‌ای که به واسطه چندگانگی و کثرت تجارب و برداشت‌ها به سادگی نمی‌توان آن‌ها را طبقه‌بندی کرد. در این رهیافت بر متون، معانی مخفی و گفتمان‌ها تأکید گردیده، محقق سعی می‌کند ضمن بازخوانی متفکران کلاسیک به اشکال دیگر، به بازسازی مفاهیمی چون دولت، حاکمیت، آنارشی و جز این‌ها بپردازد و نحوه شکل‌گیری گفتمان سیاست خارجی را تجزیه و تحلیل کند.

پست‌مدرنیسم بر این اعتقاد است که هیچ داور نهایی برای تشخیص حقیقت وجود ندارد و آمیزش زبان و قدرت سبب می‌شود تفسیر جدیدی از روابط بین‌الملل ارائه شود از منظر پست‌مدرنیسم ارزش‌ها، اعتقادات و رفتارهای انسانی طبق شرایط فرهنگی و اجتماعی وسیع‌تر، متفاوت‌اند؛ زیرا هیچ ویژگی یا ارزشی وجود ندارد که کاربرد عام و جهانی داشته باشد. تحت این شرایط رفتار و اعمال افراد و ارزش‌های خاص تنها ممکن است بر حسب معانی خاص درک و قضاوت شوند (قوام، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

نوشته‌های ریچارد اشلی نقش مهمی در چالش رشته روابط بین‌الملل در دهه ۸۰ میلادی داشت. فرانسوا لیوتار، پست‌مدرنیسم را تردید نسبت به فراروایت می‌داند. مضامین اصلی پست‌مدرنیسم برگرفته شده از رابطه قدرت — دانش فوکو و استراتژی‌های متنی ژاک دریدا است. میشل فوکو معتقد است که هیچ رابطه قدرتی نیست که به طرز نهادینه شده‌ای رابطه متقابل با یک زمینه دانش نداشته باشد، و هیچ دانشی هم نیست که پیش فرض‌ها و بنیادهایش بر روابط قدرت نباشد. فوکو قاعده درون ماندگاری را طرح می‌سازد که بر طبق آن میان تکنیک‌های دانش و راهبردهای قدرت، غیریت و جدایی وجود ندارد. فوکو مفهوم تبارشناسی را مطرح می‌سازد که بر اساس آن اهمیت روابط دانش و قدرت تعیین و مشخص می‌شود (دیویتاک و دردریان، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

۱-۱-۳. هستی‌شناسی پست‌مدرنیسم

یکی از دلایلی که نظریه‌پردازان تأمل‌گرا برای مردود دانستن همانندنگاری علوم اجتماعی با علوم طبیعی اقامه می‌کنند این است که علوم اجتماعی همواره با تفسیر درآمیخته است حال آنکه علوم طبیعی چنین نیست. علوم طبیعی بر توانایی دانشمندان

برای گردآوری واقعیت‌های عینی پایه می‌گیرد. دانشمندان از این واقعیت‌ها برای تولید نظریه‌ها بهره می‌گیرند و وقتی نظریه‌های خود را عرضه داشتند از واقعیت‌ها برای آزمون و مقایسه نظریه‌ها استفاده می‌کنند. برخی منتقدان می‌گویند در علوم اجتماعی برخلاف علوم طبیعی واقعیت‌های مورد استفاده برای تولید، آزمون و مقایسه نظریه‌ها با واقعیت‌های علوم طبیعی تفاوت بنیادی دارند و اصلاً عینی نیستند. به گفته اینان برای آنکه رویدادی در یک نظریه نظام‌مند علوم اجتماعی به کار گرفته شود باید بتوانیم آن را توصیف کنیم و این خود مستلزم تفسیر است. به دیگر سخن، هر زمان چیزی در جهان اجتماعی رخ دهد برای تفسیر و توصیف آن راه‌های متعددی وجود دارد. نویسندگانی که چنین نگرشی دارند اغلب «تفسیرگرا» می‌خوانند. نظریه‌پردازان تفسیرگرا بر این اساس، ادعای عینیت رویکرد علمی را قبول ندارند (چرنوف، ۱۳۹۳: ۲۷۴).

پست‌مدرنیسم به عنوان یک فرانظریه با استفاده از رویه‌های فلسفی و فکری قاره‌ای مانند تبارشناسی، واسازی، نشانه‌شناسی و بینامتن‌گرایی ارزش معرفتی عینیت تجربی و ادعاهای خردگرایانه و جهانشمول‌گرایی نظریه‌های متداول و روابط بین‌الملل در دو طیف آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی را به چالش می‌طلبد. از طریق یک تحلیل دقیق زبان و روش‌های روابط بین‌الملل، پساساختارگرایی بسیاری از موضوعی که برای مدت مدیدی به صورت حقایق این حوزه مطالعاتی به شمار می‌روند را متزلزل می‌کند. به عبارت دیگر این رهیافت نظری یا بنیادهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مبتنی بر فلسفه روشنگری، روابط بین‌الملل را زیر سؤال می‌برد. رویه‌های پساساختارگرا به صورت انتقادی به کار گرفته می‌شوند تا بررسی و روشن کنند که چگونه موضوع - به هر دو معنای موضوع اصلی رشته یا سوژه بازیگر - روابط بین‌الملل در و از طریق گفتمان‌ها و متون سیاست جهان تکوین می‌یابد. با زیر سؤال بردن مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و طرح سؤالاتی در مورد شأن هنجارها، گفتمان، شأن و مقام سوژه بشری، خرد و عقل پساساختارگرایی در صدد بازسازی و خواستار بازاندیشی بنیادی راجع به کلیه مفروضه‌هایی که به برقراری نظم روابط بین‌الملل بر آن استوار شده است، می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۷).

به این ترتیب، پست مدرنیسم که از آن با عنوان تفسیرگرایان رادیکال می‌توان نام برد، برآنند که فهم ما به شدت دچار محدودیت‌هایی است. در واقع، آن‌ها را از این نظر ضدشالوده‌گرا می‌خوانند که قائل به وجود هیچ معیار، ملاک، یا وسیله سنجشی برای ارزیابی شناخت و دعاوی حقیقت نیستند. آن‌ها از اینکه علم‌گرایان می‌کوشند هم‌شکلی و یکنواختی‌ای را که در واقع وجود ندارد، به جهان تحمیل کنند، انتقاد می‌کنند و آن را «توهم کنترل» می‌دانند. آن‌ها درصدد آشکار ساختن و مبارزه با رویه‌های اعمال قدرت و کنترل، به حاشیه کشاندن، سرکوب، تحمیل هویت‌ها و.. هستند. جدایی واقعیت و ارزش را نمی‌پذیرند و برآنند که مشاهده‌گر هرگز نمی‌تواند از کنشگر جدا باشد (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۸).

۲-۱-۳. آنارشی در پست مدرنیسم

در میان پست مدرن‌ها به نظر می‌رسد اشلی بیشترین توجه را نسبت به آنارشی مبذول می‌دارد و در واقع اوست که از مشکله آنارشی و آثار نظری و عملی آن بیشترین صحبت را می‌کند. کوشش و فشار اصلی اشلی بر این است که استنباط و استنتاج سیاست قدرت از «فقدان یک فرمانروای مرکزی» را مسأله‌دار کند. تحلیل‌های فراوان اشلی از «مشکله آنارشی» را می‌توان از طریق مراحل و اصطلاحات «قرائت دوگانه» درک کرد. قرائت اول، خصوصیت‌های سازنده را مرتب و ردیف کرده و مرکز اصلی نظریه «مشکله آنارشی»^۱ را تشکیل می‌دهد، آنگاه قرائت دوم عوامل سازنده مشکله را در هم می‌ریزد و نشان می‌دهد که چگونه مشکله آنارشی مجموعه‌ای از مفروضات سؤال برانگیز باقی می‌گذارد (دیویتاک و دردریان، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

بدین ترتیب، اشلی با دوباره خوانی «مشکله آنارشی»، معتقد است که مشکله آنارشی، سکونت ملت‌ها در یک آنارشی دائمی است، زیرا هیچ قدرت مرکزی نمی‌تواند محدودیت‌هایی را بر منافع حاکمیت تحمیل کند. اشلی به دنبال آن است که استنتاج سیاست قدرت از فقدان یک فرمانروایی مرکزی را مسأله‌دار کند. او معتقد است که دولت محصول مدرنیته است؛ یعنی بیش از آنکه یک اضافه باشد، جبران‌کننده کاستی و عیوب آن چیزی است که این محصول را پدید آورده است (دیویتاک و دردریان، ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۳۱).

1. Anarchy problematique

۱۳۲). به عقیده پست‌مدرن‌ها، آتارشی در اصل وجود ندارد بلکه دولت‌ها آن را می‌سازند. منطق آتارشی جدا از رویه‌هایی که یک ساختار خاص از هویت‌ها و منافع را به جای ساختاری دیگر خلق می‌کند نیست. آنچه واقع‌گرایان خودیاری و سیاست قدرت می‌خوانند منطقاً از آتارشی برنمی‌خیزد بلکه این‌ها هم به شکلی اجتماعی برساخته شده‌اند. گفتمان نظری مربوط به آتارشی نیز در یک فرآیند بسیار وسیع حصاربندی مشارکت می‌کند و آن را بر می‌سازد اما آن را زیر سؤال نمی‌برد و در برابر آن مقاومت نمی‌کند. یک نظم مفروض را به عنوان وضعیتی موجود باز نمی‌نماید و خواستار ایستاری موافق نسبت به آن نظم است. در این گفتمان خطرات آتارشی مطرح می‌شود و راه‌هایی برای تعدیل یا متوقف ساختن این خطرات دنبال می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۲۷۲).

پست‌مدرن‌های منتقد اندیشه واقع‌گرایی بر این نظرند که تأکید نواقع‌گرایی بر ساختار آتارشیک نظام بین‌الملل باعث گردیده بازیگران سیستم بین‌المللی آن را به عنوان یک واقعیت مادی در نظر بگیرند که قابل تغییر نیست و آن‌ها لاجرم باید با آن مطابقت پیدا کنند درحالی‌که این نظریه ضد تاریخی است و به نوبه خود منجر به جبرگرایی خواهد شد. یعنی حرکتی که به واسطه آن ساختارهایی که از لحاظ تاریخی به وجود آمده‌اند، به عنوان قید و بندهایی تغییرناپذیر در نظر گرفته می‌شوند که از طبیعت پدید آمده‌اند. افراد بازیگر «در آخرین تجزیه و تحلیل آن‌ها به اشیائی نزول پیدا می‌کنند که باید یا در به وجود آوردن کل شرکت داشته باشند یا در حاشیه تاریخ قرار گیرند» (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۹).

۲-۳. سازه‌انگاری

سازه‌انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بود، اما از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ به یکی از تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این رهیافت چارچوبی برای تحلیل روابط بین‌الملل در میانه دو رویکرد واقع‌گرایی و لیبرالیسم و تلاشی در حوزه فرانظری در میانه دو طیف اثبات‌گرایان و پس‌ساختارگرایان است. سازه‌انگاران، جهان را چیزی تلقی می‌کنند که ساخته و ابداع شده است نه چیزی که بتوان مسلم، طبیعی و یا موجودی از قبل داده

شده فرض کرد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۸). سازه انگاران نظام بین‌الملل را ساخته و پرداخته اجتماعی می‌دانند. یعنی نظام بین‌الملل چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل انسان‌ها با یکدیگر نیست. و جدای از برداشت انسان‌ها درباره آن موجودیتی ندارد. در واقع مناسبات اجتماعی دوشادوش عوامل مادی مانند سرزمین، ارتش و طلای خزانه وجود ندارد و هویت‌ها و اولویت‌های بازیگران را تا حدودی همین ساختارها رقم می‌زنند (بزرگمهری و احمدیان، ۱۳۹۲: ۶۴۰). به عبارت دیگر، به اعتقاد سازه‌انگاران، هر چیزی که در جهان اجتماعی و فراروی ما وجود دارد، نشأت گرفته از ایده‌ای است که در ذهن ما وجود دارد. زیرا ذهن انسان به طور کلی جامعه‌گرا است (Holmes, 2011: 299).

سازه‌انگاری رویکرد جداگانه و متفاوتی به روابط بین‌الملل است که روی تعامل اجتماعی کنشگران یا بازیگران سیاست جهان تکیه دارد از دید طرفداران این رویکرد، تعامل دولت‌ها نمایانگر نوعی روند یادگیری است که طی آن کنش‌ها در گذر زمان هم به هویت‌ها، منافع و ارزش‌ها شکل می‌دهند. و هم از آن‌ها شکل می‌پذیرند. بر خلاف دیگر رویکردهای نظری، سازه‌انگاری اجتماعی به تحقیق درباره ساخته و پرداخته شدن و نفوذ سامان بخش هنجارهای بین‌المللی می‌پردازد؛ به دیگر سخن این رویکرد سعی در پیوند برقرار کردن میان ساختارهای نهادی بنیادین، هویت و منافع دولت دارد. ولی همزمان خود نهادها را پیوسته فعالیت‌های دولت‌ها و دیگر بازیگران بازتولید می‌کنند و بالقوه دگرگون می‌سازند. نهادها و بازیگران واحدهایی هستند که یکدیگر را مشروط و مقید می‌سازند (گریفیتس، روج و سولومون، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

مهم‌ترین محورهای فکری سازه‌انگاری و مفروضات آن را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

- ۱) اهمیت ساختارهای معنایی در شکل‌گیری و تکوین واقعیت؛
- ۲) نقش هویت در شکل دادن به منافع و کنش دولت‌ها؛
- ۳) قوام متقابل ساختار و کارگزار؛
- ۴) برساختگی هویت دولت، منافع و آنا‌رشی؛
- ۵) تبیین تکوینی به جای تبیین علی؛
- ۶) همه سازه انگارها واقعیت را برساخته اجتماعی می‌دانند؛

- (۷) در همه ساختارهای معرفتی، ایده، باورها و هنجارها، نقش اساسی قائل هستند؛
- (۸) کارگزاران و ساختارها یا فرآیند و نهادها را در پیوند و قوام متقابل با هم تلقی می‌کنند. برای آن‌ها آتارشی یک جامعه، تصویری و حاصل فهم دولت‌هاست (نظری و صحرائی، ۱۳۹۴: ۷۱).

۱-۲-۳. هستی‌شناسی سازه‌انگاری

از دیدگاه تئوری سازه‌انگاری، ساختارهای فکری و هنجاری به اندازه ساختارهای مادی در سیاست بین‌الملل مؤثر هستند زیرا ساختارهای ذهنی بر هویت کشورها و در پی آن بر منافع و رفتار آن‌ها تأثیر گذارند و منافع را تعریف می‌کنند. در واقع قدرت توان تأثیرگذاری بر ذهن و روان افراد است و ذهنیت افراد قدرت را تعریف می‌کند و ادراکات و تصورات هستند که واقعیت را می‌سازند (هادیان و گل محمدی، ۱۳۸۳: ۲۷۲). از نظر تئوری سازه‌انگاری، داور نهایی معنا، ساختار بین‌ذهنی است. ساختار بین‌الذهنی از یک سلسله برداشت‌ها، انتظارات دانش اجتماعی که در نهادهای بین‌المللی جای گرفته‌اند، تشکیل می‌شود. به عبارت دیگر این ساختارهای بین‌الذهنی هستند که اجازه معنای خاص را به توانمندی‌های مادی می‌دهند (قوام، ۱۳۸۹: ۲۲۵). الکساندر ونت می‌گوید: «ساختار و کارگزار بر یکدیگر تأثیر متقابل می‌گذارند. ساختارهای اجتماعی نتیجه خواسته یا ناخواسته کنش انسانی هستند و در عین حال، همان کنش‌ها یک بستر تقلیل ناپذیری را به وجود می‌آورند یا این بستر به عنوان یک میانجی عمل می‌کند» (Wendt, 1987: 360).

به طور کلی می‌توان گفت، سازه‌انگاران سه اصل اساسی هستی‌شناسی در مورد زندگی اجتماعی و تأثیر آن بر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل دارند. اولاً، از دیدگاه آنان ساختارهای فکری یا هنجاری نیز به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند. اینان اهمیت خاصی برای تأثیرگذاری ایده‌ها و افکار قائل‌اند؛ در حالی که نواقح‌گرایان بر «ساختارهای مادی قدرت نظامی» و مارکسیست‌ها بر ساختار مادی اقتصاد جهانی سرمایه داری تأکید دارند، سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که ایده‌ها، باورها و ارزش‌های مشترک نیز دارای ویژگی‌های ساختاری هستند و نفوذ زیادی بر کنش‌های اجتماعی و سیاسی دارند. در حقیقت، ساختارها از دید سازه‌گرایان مادی نیستند، بلکه بر اساس

تصور و خیال اندیشی بنا شده‌اند؛ این‌ها شامل هنجارها، باورها، رویه‌ها و عادات مشترک‌اند و با وجود این، از یک پیامد مادی برخوردارند. بنابراین، سازه‌انگاری بیشتر یک مقوله ادراکی و اجتماعی است تا یک موضوع اساساً مادی‌گرایانه و فردگرایانه. یک اصل بنیادین نظریه اجتماعی سازه‌انگار این است که مردم نسبت به چیزها؛ از جمله دیگر کنشگران، برپایه معنایی که آن چیزها برایشان دارند، عمل می‌کنند. دولت‌ها نسبت به دشمنانشان رفتاری متفاوت در قیاس با دوستانشان دارند، زیرا دشمنان تهدید کننده‌اند و دوستان چنین نیستند (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۳۶).

ثانیاً، استدلال سازه‌انگاران این است که چون هویت‌ها الهام بخش منافع و در نتیجه کنش‌ها هستند، فهم اینکه چگونه ساختارهای غیر مادی هویت‌های کنشگران را مشروط می‌کنند، اهمیت دارد. خردگرایان معتقدند که منافع کنشگران به شکلی برون‌زا تعیین می‌شود به این معنا که کنشگران اعم از افراد یا دولت‌ها، همراه با مجموعه‌ای از ترجیحات که از قبل وجود دارد، با یکدیگر روبرو می‌شوند. نواقح‌گرایان و نولبرال‌ها توجهی به این ندارند که چنین ترجیحاتی از کجا می‌آیند و فقط به این می‌پردازند که چگونه کنشگران به شکلی راهبردی منافع خود را دنبال می‌کنند. به این ترتیب، جامعه (اعم از داخلی و بین‌المللی) قلمرویی راهبردی تلقی می‌شود، محلی که در آن کنشگرانی که از قبل قوام یافته‌اند، اهداف خود را دنبال می‌کنند، محلی که سرشت یا منافع آن کنشگران را معنایی عمیق تغییر نمی‌دهد. در مقابل، سازه‌انگاران چنین استدلال می‌کنند که فهم اینکه کنشگران چگونه به منافع خود شکل می‌دهند، برای تبیین طیف وسیعی از پدیده‌های سیاسی بین‌المللی که خردگرایان آن‌ها را نادیده می‌گیرند یا در فهم آن‌ها مرتکب اشتباه می‌شوند، اهمیت زیادی دارد. سازه‌انگاران برای تبیین شکل‌گیری منافع، هویت‌های اجتماعی افراد یا دولت‌ها را کانون توجه خود قرار می‌دهند. به بیان الکساندر ونت، «هویت‌ها بنیان منافع هستند».

ثالثاً، سازه‌انگاران ادعا می‌کنند که کارگزاران و ساختارها به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای هنجاری و فکری می‌توانند هویت‌ها و منافع کنشگران را مشروط کنند، اما اگر رویه‌های قابل شناخت آن کنشگران نبود، این ساختارها وجود نداشتند.

تأکید ونت بر قدرت «برآیسی»^۱ ساختارها و تمایل بسیاری از سازه‌انگاران به مطالعه این مسئله که چگونه هنجارها به رفتار شکل می‌دهند، حاکی از آن است که سازه‌انگاران نیز درست مانند همتایان نواقح‌گرا و مارکسیست خود ساختارگرا هستند. اما با تأمل بیشتر می‌توان دید که بهتر است سازه‌انگاران را پیرو رویکرد ساختاریابی^۲ بدانیم زیرا بر تأثیر ساختارهای غیرمادی بر هویت‌ها و منافع و همچنین نقش رویه‌ها در حفظ و تحول آن ساختارها (که به همان اندازه حائز اهمیت است) تأکید دارند. مفاهیم و هنجارهای نهادینه «معنا و هویت کنشگر منفرد و الگوهای فعالیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌ای را که در آن افراد در آن درگیر هستند تعریف می‌کنند» و «از طریق تعامل متقابل است که ما ساختارهای اجتماعی پایایی را که بر اساس آن‌ها هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنیم، می‌آفرینیم و معرفی می‌کنیم» (رویس اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۸۸-۲۸۹).

۲-۲-۳. آنارشی در سازه‌انگاری

در مورد آنارشی، عبارت معروف ونت که عنوان مقاله او است، نشان‌دهنده برداشت سازه‌انگارانه از آن است: «آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند و مراد می‌کنند». از دید ونت، آنارشی منطق خاص ندارد و معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختار خاصی از هویت‌ها و منافع را می‌آفریند و نه ساختاری دیگر را که ممکن بود آن را خلق کنند. ونت برخلاف نواقح‌گرایانی چون والتز نمی‌پذیرد که آنارشی تنها یک منطق دارد. به نظر او «آنارشی فی نفسه ظرفی خالی و فاقد هر نوع منطق درونی است». در نتیجه، به بیان سینیتا وبر «اسطوره» سازه‌انگارانه تأثیرات آنارشی را چندان قابل پیش‌بینی نمی‌داند. آنارشی نه لزوماً تعارض‌آمیز است و نه مبتنی بر همکاری. از دید ونت، آنچه واقع‌گرایان امروزه به عنوان خودیاری و سیاست قدرت مطرح می‌کنند، حاصل رویه‌های خاصی است که ناشی از خصوصیات جوهری یا منطقی آنارشی نیست. (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۳۴۵). ونت استدلال می‌کند که خودیاری و سیاست قدرت چه به لحاظ منطقی و چه به لحاظ علی منشعب از آنارشی نمی‌باشد و اگر ما امروز خودمان را در یک خودیاری می‌بینیم نتیجه فرآیند است و نه ساختار. در واقع ساختار مجزا از

1 Supervening

2 Structurationism

فرآیند وجود ندارد. خودیاری و سیاست قدرت، نهاد تلقی می‌شوند و نه ابعاد و ویژگی‌های ذاتی آنارشی. ونت می‌گوید: من می‌خواهم از طریق نشان دادن این نکته که برداشت‌های خودخواهانه از امنیت، ویژگی سازنده آنارشی نمی‌باشد. مفاهیم خودیاری و آنارشی را از پیچیدگی در آورم. او خاطر نشان می‌سازد: من نشان می‌دهم که چگونه خودیاری و سیاست قدرت رقابتی ممکن است توسط فرآیندهای تعامل بین دولت‌ها که در آن آنارشی تنها یک نقش تسهیل کننده را ایفا می‌کند ایجاد شود. نظام‌های امنیتی خودیاری، از چرخه‌های تعامل سر بر می‌آورد که در آن هر عضو به طریقی عمل می‌کند که دیگران احساس می‌کنند تهدیدی برای آن‌ها محسوب می‌شود. این گونه هویت‌های خودمحور و رقابتی به علت چنین احساس عدم امنیتی شکل می‌گیرد. چون دیگری تهدید تلقی می‌شود و خود مجبور می‌شود که این‌گونه برداشت کرده و رفتار کند. در نتیجه معمای امنیت شکل می‌گیرد. پس در صورت تغییر رویه دولت‌ها خودیاری و آنارشی دگرگون خواهد شد (Holmes, 2011: 298).

از این رو ونت، با این استدلال که آنارشی به تنهایی نمی‌تواند نوعی از ناامنی را که نواقع گرایان مسلم می‌پندارند پدید آورد با منطق نواقع‌گرایی به مخالفت برمی‌خیزد. ونت معتقد است، آنارشی به تنهایی نمی‌تواند سبب شود واحدها خود را در معرض تهدید احساس کنند. برعکس، طبق ادعای او نظام آنارشیک بسته به فرهنگ حاکم میان واحدها می‌تواند انگیزه‌های مختلفی به دولت‌ها ببخشد. آنارشی میان دوستان با آنارشی میان دشمنان تفاوت دارد. شناخت فرهنگ موجود در نظام برای فهمیدن این که دولت‌ها چگونه رفتار خواهند کرد اهمیت قاطع دارد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۶۳).

به اعتقاد ونت معناهای جمعی و شناخت مشترک، در فرآیند تعامل شکل می‌گیرد و به طور همزمان به هویت و منافع آن‌ها قوام می‌بخشد. به اعتقاد ونت، همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند نه در چارچوب ساختارهای مادی. البته وی نیز مانند والتز، نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند. اما وی برخلاف والتز، آنارشی را دارای یک منطق و فرهنگ نمی‌داند. بلکه در آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد: فرهنگ هابزی، فرهنگ لاکو و فرهنگ کانتی (عسگرخانی و منصور، مقدم، ۱۳۸۹: ۱۹۹). ونت فرض می‌کند که آنارشی به خودی

خود هیچ منطق خاصی ندارد. اما در عوض باید از خلال انواع نقش‌های دولت‌ها مطابق با تعاملاتشان به آن معنا داده شود. ونت معتقد است که دولت‌ها نقش مسلط هر سیستم بین‌المللی را از خلال برعهده گرفتن نقش و تعامل با دیگر دولت‌ها می‌آموزند. بنابراین، در برخی از موارد برخی از نقش‌های مذکور که برسیستم مسلط می‌شوند منجر به ظهور یک فرهنگ آنارشی خاص می‌شود (Thies, 2004: 161). ساختار و گرایش‌های نظام‌های آنارشیک به این بستگی دارند که کدام یک از سه نقش فوق‌الذکر - دشمن، رقیب، دوست - آن نظام را تحت سلطه دارند، و دولت‌ها تحت فشار متناظری هستند تا آن نقش را در هویت و منافع خود درونی سازند (ونت، ۱۳۹۲: ۳۷۸). به اعتقاد ونت، در فرهنگ هابزی، جنگ و دشمنی بر روابط بازیگران حاکم است. در فرهنگ لاک، نقش غالب در روابط بازیگران رقابت است. در فرهنگ کانتی نیز، دوستی و همکاری در روابط میان بازیگران جاری است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد که به توضیح و تبیین مفهوم آنارشی در نظریات خردگرا و تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل پرداخته شود. همانگونه که گفته شد، در رابطه با مفهوم آنارشی نظرات متفاوتی وجود دارد. گاهی برای تعریف آن از تعبیری همچون وضعیت طبیعی، هرج و مرج و بی‌نظمی استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، معنای آنارشی معنایی ثابت و مشترک است، اما شرایط ناشی از آن و برداشت مفهومی از آنارشی متغیر می‌باشد. شرایطی که توسط نظریه‌ها کلان بین‌الملل توصیف و تبیین می‌گردد، در مجموع تعاریف و برداشت‌های بسیاری از مفهوم آنارشی گردیده است و این امر موجب شده تا برپیچیدگی و مجادله بر سر این مفهوم افزوده گردد. این تفاوت برداشت‌ها از مفهوم آنارشی، به تفاوت در نوع هستی‌شناسی نظریات مربوط می‌باشد. در این مقاله تلاش شد آنارشی در نظریات خردگرا و تأمل‌گرا مورد بررسی قرار گیرد و تفاوت دیدگاه‌های مختلف در خصوص این مفهوم مطرح گردد. برای دستیابی به این مهم، پس از بررسی اجمالی اصول و مفروضه‌های نظریات موردنظر، به هستی‌شناسی نظریات پرداخته شد. سپس تأثیر موضع هستی‌شناختی این نظریات بر جایگاه آنارشی و تعریف و تلقی آن‌ها از آنارشی مورد ارزیابی قرار گرفت. بدین ترتیب، سؤال اصلی مقاله اینگونه مطرح شد

«آنارشی در نظریه‌های خردگرا و تأمل‌گرا در روابط بین‌الملل برچه نوع هستی‌شناسی استوار است و چه ماهیتی دارد؟» پاسخ به این سؤال در قالب فرضیه پژوهش اینگونه مطرح شد که آنارشی در نظریه‌های خردگرا بر هستی‌شناسی مادی استوار است و ماهیتی نسبتاً ثابت و طبیعی دارد. اما در نظریات تأمل‌گرا بر هستی‌شناسی غیرمادی استوار است و ماهیتی متغیر دارد. جدول زیر نشان دهنده مواضع متفاوت این دو دسته نظریه می‌باشد. بنابراین، طبق ویژگی‌های مطرح شده نظریات خردگرا و تأمل‌گرا، باید گفت نظریه‌های نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، به واسطه هستی‌شناسی مادی و رویکرد اثبات‌گرایانه و مادی‌گرا در دسته نظریات خردگرا جای گرفته‌اند و نظریه‌های سازه‌انگاری و پست‌مدرنیسم هم به واسطه هستی‌شناسی غیرمادی و معنماحور بودن و همچنین به این علت که به ساخت اجتماعی واقعیت باور دارند در دسته تأمل‌گرایان مورد بررسی قرار گرفتند.

از این رو، اشاره شد نئورئالیسم که از نظریه‌های خردگرا می‌باشد مبتنی بر هستی‌شناسی مادی است و بر قدرت و منافع مادی تأکید دارد و معتقد است که منافع بازیگران برون‌زاد تعاملات اجتماعی است. در خصوص جایگاه آنارشی نیز، این نظریه معتقد است که آنارشی اصل اساسی و تغییر ناپذیر در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. و منظور از آنارشی در این نظریه، فقدان حکومت مرکزی، فقدان نظم سلسله‌مراتبی و نظم هنجارمحور می‌باشد. نظریه نهادگرایی نئولیبرال نیز از جمله نظریات خردگرا می‌باشد. زیرا هستی‌شناسی مادی دارند و معتقدند دولت‌ها عقلانی هستند و به دنبال دستیابی به منافع مادی می‌باشند. آن‌ها همانند نئورئالیست‌ها می‌پذیرند که نظام بین‌الملل آنارشیک است و منظور از آنارشی فقدان حکومت مرکزی است اما این فقدان حکومت مرکزی به معنای نبود نهادهای بین‌المللی نیست. پس می‌توان گفت، آنارشی یک اصل مهم در سیستم بین‌الملل می‌باشد اما اعتقاد دارند که در شرایط آنارشیک بین‌المللی نیز امکان همکاری و تعامل دولت‌ها فراهم می‌باشد. نهادگرایان، اهمیت زیادی برای نهادهای بین‌المللی قائل هستند و معتقدند که این نهادها به بسط همکاری کمک بسزایی می‌کنند. پست‌مدرنیسم از جمله نظریات تأمل‌گرا و انتقادی در روابط بین‌الملل می‌باشد، بنابراین، این نظریه نیز بر هستی‌شناسی غیرمادی استوار است و ماهیت تفسیرگرا می‌باشد.

پست‌مدرن‌ها مخالف یکسان‌انگاری علوم اجتماعی و علوم طبیعی هستند و اعتقاد دارند که علوم اجتماعی همواره با تفسیر آمیخته است. همچنین، پست‌مدرن‌ها معتقدند که در جهان، واقعیت و حقیقت عام و جهانشمول وجود ندارد. و بر خلاف نئورئالیسم و نئولیبرالیسم که معتقد بودند سیستم دولت‌ها و آنارشی در نظام بین‌الملل حقیقت روابط بین‌الملل می‌باشد؛ پست‌مدرن‌ها معتقدند که این مفاهیم محصول شرایط و ویژگی‌های یک دوره زمانی می‌باشد. پس ذاتی و طبیعی نیستند و به راحتی با تغییر شرایط، تغییر می‌یابند و بی‌اهمیت تلقی می‌شوند. بدین ترتیب، پست‌مدرن‌ها هیچ‌گونه فراروایتی را قبول ندارند و همواره به دنبال نقد فراروایت‌ها می‌باشند. بنابراین، دیدگاهی همچون حاکمیت، آنارشی در نظام بین‌الملل و اعتقاد به سیستم دولت‌ها و.. محصول قدرت و شرایط تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و.. است و اینگونه به فراروایت تبدیل شده‌اند. پست‌مدرن‌ها همچون دیگر نظریات تأمل‌گرا مخالف ساختارگرایی می‌باشند و معتقدند باید نقش قابل توجهی برای کارگزاران در نظر گرفت.

در این مقاله سازه‌انگاری به این علت که بر هستی‌شناسی غیر مادی و اجتماعی استوار است و نظریه‌ای معنامحور است که به ساخت اجتماعی واقعیت مبتنی است همچنین در کنار ساختارهای مادی، نقش مهمی برای افکار و ایده‌ها قائل است؛ در دسته نظریات تأمل‌گرا مورد بررسی قرار گرفت. گرچه سازه‌انگاری را باید بازتاب‌گرایی حداقلی نامید که در میانه خردگرایی و پست‌مدرنیسم قرار دارد. پیروان این نظریه معتقدند که امکان تغییر و تحول در نظام بین‌الملل از طریق شناخت ارزش‌ها و باورهای مشترک وجود دارد. برخلاف خردگرایان که منافع بازیگران را برون‌زاد تعاملات اجتماعی تلقی می‌کردند، سازه‌انگاران معتقدند که منافع بازیگران در بستر جامعه مشخص می‌شود و در جامعه و در جریان تعاملات است که بازیگران منافع خود را تعیین می‌کنند. به عبارت دیگر، سازه‌انگاران معتقدند منافع بازیگران درون‌زاد تعاملات اجتماعی است. همچنین، خردگرایان تنها به ساختار سیستم بین‌المللی توجه داشتند و از نقش کارگزاران غافل بودند در حالی که سازه‌انگاران به نقش و تأثیر متقابل ساختار و کارگزار توجه دارند. همچنین می‌توان گفت، آنارشی از دید سازه‌انگاران یک برساخته اجتماعی است و همان چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند و مراد می‌کنند. و به اعتقاد سازه‌انگاران، بسته ب

نوع فرهنگ میان دولت‌ها روابط متفاوتی نیز بین آن‌ها شاهد هستیم. به این معنی که سازه‌انگاران سه نوع فرهنگ کانتی، لاکی و هابزی را در نظر می‌گیرند. بر طبق این فرهنگ‌های سه گانه باید گفت، در فرهنگ کانتی، دوستی و همکاری میان دولت‌ها را شاهد هستیم، فرهنگ لاکی مبتنی بر رقابت و تعامل دولت‌ها و نیز فرهنگ هابزی بر اساس دشمنی و کشمکش میان دولت‌ها می‌باشد.

منابع

- اسمیت، آ. (۱۳۹۳)، «رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌انگاری در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، در جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، تألیف جان بلیس و استیو اسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و... دیگران، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- امام جمعه زاده، ج و روح الله زمانیان. (۱۳۹۱)، «مطالعه تطبیقی مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری در بُعد هستی‌شناسی»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره سوم، صص ۷۷-۱۰۹.
- بزرگمهری، م و فاطمه احمدیان. (۱۳۹۲)، «مؤلفه‌های مشترک صالح در نظریه سازه‌انگاری و ایده گفتگوی تمدن‌ها»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۷، شماره ۳، صص ۶۵۷-۶۳۷.
- بزرگی، و. (۱۳۸۲)، دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل: تأویل‌شناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی، تهران: نشرنی.
- چرنوف، ف. (۱۳۹۳)، نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل، مفاهیم و تفسیرهای متعارض، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
- دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۹۴)، نظریه‌ها و فرانظریه‌ها در روابط بین‌الملل، تهران: نشر مخاطب.
- دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۸۲)، «تحول در نظریه‌های متنازع و همکاری در روابط بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۸، صص ۷۳-۱۱۶.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۹۳)، الف. فرانظریه اسلامی روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۷۷)، روابط بین‌الملل از منظر فرانوگرایی، فصلنامه گفتمان، شماره ۱، تابستان.
- دیویتاک، ر و جیمز دردریان. (۱۳۸۹)، نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.

- رضایی، ع. (۱۳۸۸)، «درآمدی بر نظریه‌پردازی اثبات‌گرایانه و پسا اثبات‌گرایانه در سیاست و روابط بین‌الملل»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۸، صص ۲۹۵-۳۲۱.
- رویس اسمیت، ک. (۱۳۹۱)، «سازهانگاری»، در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تألیف اسکات برچیل و اندرو لینکلیترو دیگران، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح اله طالبی آرانی، تهران: نشر میزان.
- عسگرخانی، آ و جهانشیر منصوری مقدم. (۱۳۸۹)، «همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل: نگاهی به نظریه سازه انگارانه الکساندر ونت»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۳، صص ۲۰۸-۱۸۹.
- قوام، ع و سید احمد فاطمی نژاد. (۱۳۸۹)، «از تبار شناسی مفهوم آتارشی در نظریه بین‌المللی تا برداشتی بدیل»، مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۸، صص ۱۱-۴۴.
- قوام، ع. (۱۳۸۹)، روابط بین‌الملل؛ نظریه و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- گریفتیس، م و استیون روچ و اسکات سولومون. (۱۳۹۳)، پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
- گریفتیس، م. (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
- لمی، آ. آ. (۱۳۹۳)، «رویکردهای معاصر و جدید: نئورئالیسم و نئولیبرالیسم»، در جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه‌های تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، تألیف جان بیلینس و استیواسمیت، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و... دیگران، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- لینکلتر، آ. (۱۳۸۵)، آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، ترجمه لیلا سازگار، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مرشایمر، ج. (۱۳۹۳)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۹۳)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- معینی علمداری، ج و عبدالله راسخی. (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی سازه‌نگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۴، صص ۲۱۴-۱۸۳.
- میرفخرایی، ح. (۱۳۹۲)، «آتارشی و نظم از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، سال سوم، شماره ۸، صص ۸-۲۸.
- نظری، ع و علیرضا صحرايي. (۱۳۹۴)، «هستی‌شناسی رهیافت سازه‌نگاری و بازخوانی چشم اندازهای تحلیلی آن: دیرینه شناسی مناظره‌های فکری»، فصلنامه علمی - پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۸۳، صص ۹۲-۶۳.
- والترز، ک. (۱۳۹۲)، نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه غلامعلی چگنی زاده و داریوش یوسفی، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

ونت، آ. (۱۳۸۷)، «اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند؛ ساخت اجتماعی سیاست قدرت»، در *جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل*، تألیف اندرو لینکلتر، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

ونت، آ. (۱۳۹۲)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

هادیان، ن و احمد گل محمدی. (۱۳۸۳)، «عوامل مؤثر در اندازه‌گیری قدرت و پیامدهای آن»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۱۸، شماره ۲، صص ۲۹۳-۲۶۳.

Axelrod, Robert and Robert. O, Keohane. (1985), "*Achieving Cooperation under Anarchy: Strategies and Institutions*", **World Politics**, pp. 226-254.

Buzzan, Barry and Richard Little. (1994), "*Reconceptualizing Anarchy: Structural Realism Meets World History*", **European Journal of International Relation**, PP. 403-438.

Cudworth, Erika and Stephen Hobden. (2010), "*Anarchy and Anarchism: Towards a Theory of Complex International Systems*", **Journal of International Studies**, pp. 399-416.

Donnelly, Jack. (2015), "*The Discourse of Anarchy in IR*", **Cambridge University Press**, PP.393-425.

Holmes, Marcus. (2011), "*Something old, something new, something borrowed: Representations of Anarchy in International Relation Theory*", **Oxford University Press**, pp. 279-308.

Milner, Helen. (1991), "*The Assumption of Anarchy in International Relations: a Critique*", **Cambridge University Press**, pp. 67-85.

Thies, Cameron G. (2004), "*Are Two Theories Better Than One? A Constructivist Model of the Neorealist-neoliberal Debate*", **International Political Science Review**. PP. 159-183.

Waltz, Kenneth. (1990), "*Realist Thought and Neorealist Theory*", **Journal of International Affairs**, PP. 21-37.

Wendt, Alexander. (1987), "*Agent-Structure Problem in International Relations theory*", **International Organization**, pp. 335-350.

Wendt, Alexander. (2003), "*Why a World State Is Inevitable: Teleology And The Logic Of Anarchy*", **European Journal Of International Relation**, PP. 421-542.